



شخصیت ها از حیث ورود به صحنه

بسیجی

دیده بان

اسیر عراقی

زن جوان

پرده ی سپیدی کل صحنه را گرفته است بسیجی وارد می شود .

بسیجی : سلام، امروز اینجا جمع شده ایم که با هم یه صحنه ای از جنگ حالا چه شیرین چه تلخ

را ببینیم . بزار راحتتون کنم داستان امروز ما شاید برنگرده به استقامت ، جهاد ،

بمباران شهرها و یا جنگ نفتکش ها یا هر موضوعی دیگه از جنگ و جبهه که

بخواهد تو ذهنتون رفت و امد کنه . اجرایی که امروز کار شده فقط یه صفحه ایست از

۸ سال استقامت مردم کشورمون ، برمی گرده به اشتباهات یا موفقیت های اون

سالهایی که حتی خبری از من نبود .

زن جوان : راه بیفت قاتل ، راه بیفت .

پرده کنار می رود .

صحنه مانند دکل دیده بانی دکور شده است .

دیده بان جوانی در حال دیده بانی می باشد . او متوجه چیزی شده ، اسلحه را برداشته و از دکل پایین می رود .

صحنه اکنون خالیست . صدای زن جوان و دیده بان شنیده می شود .

دیده بان : صبر کنید ، اینجا چه خبره ؟

زن جوان : جلو نیا وگرنه می زنمت

دیده بان : باشه خواهر من اروم باش

زن جوان : اروم باشم ، چطور ؟

دیده بان : اول به جواب من سوال بده ؟

زن جوان : چی ؟

دیده بان : منظورم اینه سوال منو جواب بده

زن جوان : بپرس؟

دیده بان : اینجا چی کار می کنی ؟

زن جوان : اینجا چی کار می کنم ، اینجا خونمه

- دیده بان : اصلا تو چه جوری اومدی اینجا ؟
- زن جوان : منظورت چیه که چه جوری اومدم اینجا ؟
- دیده بان : بیا بالا ببینم
- زن جوان : برو بالا
- هر سه وارد صحنه می شوند .
- دیده بان سرباز را بالا کشیده و به تیر دکل می بندد.
- زن جوان : اب داری ؟
- دیده بان : بله جانم بفرما
- اسیر عراقی : أنا عطشان، أريد الماء. (من تشنه ام ، آب می خواهم)
- دیده بان : چی
- زن جوان پس از خوردن اب قمقمه را به او می دهد.
- دیده بان : اهان
- زن جوان : تناول الماء قبل الموت ، سيسفك دمك اليوم (اب بنوشید قبل از مرگ ، خون شما خواهد شد امروز ریخته) دیگه کارت تمومه
- دیده بان : منظورت چیه ؟
- زن جوان : امروز روز خون خواهی زندگیمه ، امروز شیربهامو تو حلقوم ای در میارم
- دیده بان : منظورت اینه که ؟
- زن جوان : (گلن گدن رو می کشه و نشانه می ره) ها منظورم همینه
- دیده بان : گوش کن ابجی ، من یه سربازم ، واسم مسئولیت داره
- زن جوان اسلحه را بر روی او می گیرد
- زن جوان : مسئولیت

- دیده بان : سر اونو بگیر کنار
- زن جوان : چته سرباز ترسیدی
- دیده بان : خب اسلحه ، شوخی نداره که فقط یه تقه هست
- زن جوان : پس نذار این تقه رو واسه تو در بیارم
- دیده بان : چیکار می خوای کنی ؟
- زن جوان : معلوم نی ؟
- دیده بان : چرا ، اما ادم کشتن سخته
- زن جوان : پس بزن کنار تا بگم واسه شیر زن عرب چقد اسونه
- دیده بان به ارامی به سمت اسلحه خود رفته و او را برداشته و زن را نشانه می گیرد .
- زن جوان اسلحه را رو به دیده بان نشانه می گیرد .
- دیده بان : یه کار خطا کنی می زنمت
- زن جوان : چته ، مرد دیوونه شدی ؟
- دیده بان : نه تو دیوونه شدی
- اسیر عراقی : أنا جائع . (من گرسنه هستم)
- زن جوان : کوفت خوردی (روبه دیده بان) اون اسلحه رو بگیر کنار
- دیده بان : نمی تونم
- زن جوان : چرا ، چرا لعنتی
- دیده بان : شاید توطئه باشه ، قصد دارید سرمن زیراب کنید
- زن جوان : سرت رو زیر اب کنم ، غبی (احمق) ، احمق (شروع به گریه می کند) می خواستی بدونی چرا اینجام ، باشه بهت می گم ، مو رفته بودم سر تنور و شوهرم رو زمینش کار می کرد .
- چند روزی بود عراق خرمشهر و زده بود وقتی دیدم دارن از جاده رد می شن رفتم تو

خونه ، گذاشتم تا رد بشن . وسایل نهار و برداشتم برم پیش زندگی کوفت کنم ، وقتی رفتم دیگه زندگی نبود ، دیدم عزیزم کشته شده / همه ی زندگیم / تمام وجودم / درمان دردم/ بود و نبودم / ، اون کشتش ، اون قاتلشه
 دیده بان اسلحه را کنار گذاشته و به دکل تکیه داده هست

دیده بان : یعنی همین کشتش

زن جوان : این و تمام رفیقاش

دیده بان : من واقعا تسلیم عرض می کنم ، واقعا سخته ، این شوهرتو کشت یا رفیقاش

زن جوان : أخبر زوجي المصارعة (بگو شوهرم رو کشتی)

اسیر : لا أنا لم أقتله، إلا أنني لم أر لها، إلى عبادة أيا كان ذلك، وأنا لم يقتل (نه من او را نکشته ام ،

من هیچوقت او را ندیده ام ، به هرچی که می پرستید ، من نکشته ام)

دیده بان : من چه می دونم تو چی می گی ؟

زن جوان : داره منکر می شه پا پتی

دیده بان : لطفا این اسلحتو بذار کنار تا دو کلام باهم مث ادم حرف بزنیم

زن جوان : خوب باشه اینم از این بنال

دیده بان : گوش کن خواهر من اگه بخوای دشمن بکشی بحثش جداست ، خب بکش ، ولی

زن جوان : ولی چی ؟

دیده بان : اگه بخوای قاتل شوهرت رو بکشی باید واقعا قاتلشو بکشی ، نه هرکی که عراقیه

زن جوان : مو نمی دونم کدومش بوده که ، یکیشو به نام شوهرم می کشم .

دیده بان : خواهر من تو که نمی دونی کدومش بوده ، حالا تو اینو کشتی ، فک کردی واقعا قاتل

شوهرتومی کشی بعدش هم با این ریخت و قیافه ، من نمی دونم این لباسا رو از کجا

- اوردی ، واصلای نمی دونم چطور تونستی بیای اینجا ، اینجا منطقه عملیاتی ، تا چند روز دیگه اینجا قرار عملیات شه ، پرنده نمی تونه اینجا پر بزنه
- زن جوان : من توی این نخلستان بزرگ شدم ، بعضی این نخل ها هم سنه منن
- دیده بان : خب باشه ، قبول ، اما بیا یه معامله کنیم
- زن جوان : معامله ؟
- دیده بان : اره یه معامله منصفانه ، هم تو به قاتل شوهرت می رسی و هم من تو در دسر نمی افتم
- زن جوان : اما هیچی نمی تونه خون شوهرمو پس بگیره ، به غیر از خون قاتلش
- دیده بان : باشه ، من خون قاتلشو برات می ریزم
- زن جوان : اینطوری معاملمون سر نمی گیره
- دیده بان : اخه واسه چی
- زن جوان : خودم باید خونشو بریزم
- دیده بان : اخه ، نمی شه
- زن جوان : پس معامله بی معامله
- دیده بان : اخه زن من فقط یه سربازم
- زن جوان : به من هیچ ربطی نداره
- دیده بان : اه ... باشه ، اما قول نمی دم
- زن جوان : خب چه می خوای؟
- دیده بان : از خون این بگذر ، عملیات نزدیکه ، می تونه اطلاعات مفیدی بده تا دوستاشو بگیریم
- زن جوان : خب
- دیده بان : قاتل شوهرت پیدا می کنیم و معاملمون تموم می شه

- زن جوان : خب اینو چی کار کنیم
- دیده بان : این مال من دیگه ، اینو تحویل می دیم ، تا اطلاعات بده
- زن جوان : حالا چه عملیاتی قراره انجام بدی ؟
- دیده بان : من که نه ، من فقط قرار اطلاعات رو به توپخانه بدم تا قبل از عملیات کار پاکسازی انجام بدهند .
- زن جوان : اها
- اسیر عراقی خود را به خواب زده است .
- زن جوان بلند شده و رو به روی می نشیند .
- دیده بان : من دارم می رم شناسایی ، حواست بهش هست ، برگشتم بی سیم می زنم تا بیان ببرنش
- زن جوان : باشه ، نمی دارم جم بخوره سرجاش ، خیالت راحت
- دیده بان پایین می رود . در گذر زمان زن خوابش می برد و اسیر شروع می کند به تکان خوردن . خود را از دکل باز می کند . و آرام آرام به سمت زن می رود و اسلحه را برداشته و به سمت بی سیم می رود . شروع می کند و مشخصات بی سیم را روی خط عراق می اندازد و ماجرا را لو می دهد . در همین حین زن بلند شده و شاهد ماجرا می باشد و به سمت اسیر عراقی حمله ور می شود .
- زن جوان : ای حرومزاده ی پست
- اسیر اسلحه کشیده و زن جوان را مورد اصابت قرار می دهد. پس از آن از دکل خارج می شود .
- زن در حال جان کندن می باشد که دیده بان به دکل برمی گردد .
- دیده بان : اینجا چه خبره ؟
- زن نا مفهوم صحبت می کند .
- دیده بان : اسیره کو
- زن جوان : عملیات لو رفت ، اون بی سیم زد ، عملیات لو رفت .
- دیده بان : یا حضرت عباس
- صدای توپخانه ، دید هر دو در افق ، صحنه خاموش می شود .

پایان

هفتم تیر ماه نود و سه